

پژوهشی درباره نام دلجان

(از: تاریخ و فرهنگ دلجان، حسین صفری، نشر بلخ، ۱۳۸۲، رویه ۹، دیباچه به قلم استاد فریدون جنیدی)



در گستره ایران فرهنگی، از فرغانه و یغنا ب گرفته، تا قونییه و دیاربکر، نام جایها از روزگاران کهن چندان در بستر رود زمان دراز آهنگ زندگی نیاکان لغزیده‌اند و دگرگون گشته‌اند، که کمتر می‌توان از پیکره امروزیشان، چهره باستانی آنها را باز شناخت و از آنکه مردمان امروز، چون نمیتوانند از خم‌پایچ چندان رویداد روزگار که بر جان هریک از این نامها رفته است، نیک بگذرند، همگان از همین چهره امروزین، راز دیریشان را می‌جویند. جستاری که هیچگاه راز درست آنها را آشکار نمی‌سازد!

برای نمونه از شهر باستانی "سمرقند" آغاز کنیم که چهره امروزی آن را می‌توان آمیزه‌ای از "سمر" و "قند" دانست... قند نامدار، قند پر آوازه!

اما چنین نیست، زیرا در نزدیکی آن شهر، شهر دیگری است که نام "مرکند" را دارد و در خوروران (غرب) ایران فرهنگی، روستایی دیگر بوده است به نام "مرکندو" که امروز شهر سلیمانیه در جایگاه آن ساخته شده است.

یک نگاه به مرکند، و مرکندو آشکار می‌سازد که هردو یکی است، یکی کوچکتر شده دیگری، و بخش پایانی آن "کند" است که بگونه "کنت" در زبان پهلوی؛ «شهر» خوانده شده است.

از سویی نام سمرقند نیز در نوشته‌های پهلوی و از آن میان، در نامه شهرستانهای ایران، بگونه «سمرکنت» آمده است، و پسوند «کنت» آن در نامهای گوناگون، چهره‌های گوناگون پذیرفته است، همچون:

«جند» در بیرجند،

«زند» در هرزند،

«کند» در بیکنند،

«گند» در گندار (نام باستانی قندهار)،

«چند» در چندار تهران،

«چندوک» چابهار و

«قند» در قندهار و سمرقند و ...

چون بدینجا رسیدیم، «مر» در «مرکندو» بررسییم!

این بخش از نام روستاهای:

مر (۴۹-۵۴ و ۳۵-۰) شهرستان ساوه

مرايو (۵۰-۰۱ و ۳۶-۵۲) لاهیجان

مرزان (۵۸-۱۰ و ۳۶-۲۹) نیشابور

و نیز مراغه و مریوان..... دیده می‌شود.

پس اگر مرکند و مرکندو را با سمرقند بسنجیم، روشن می‌شود که سمرقند نیز از دو بهر «مر» و «کند» پدید آمده و با یک پیشوند «س» که در روستای «سَمَشْکند» شهرستان ساری و «سَرزم» در نزدیکی سمرقند و «سده» در نزدیکی سپاهان و «سَدَن» در گرگان و «سکانی» در ارومیه (کانی: خانی: خانیک پهلوی=چشمه)، «سکند» در ایرانشهر، «سَمان» (با پسوند «مان»: جایگاه) در سنندج، «سویز» (با پسوند «وین» همچون قزوین) در شهرستانهای میانه و زاهدان.

بویژه این نام در روستای «س» در دره دراز تویی دربار (یا: تودربار)، که دامغان را به تبرستان پیوند میدهد، هنوز به همین گونه بر جای مانده است.

این پیشوند بگونه «سی» در: «سیران» (دو روستا در تبریز و اراک)، سیگان قزوین و بگونه «سا» در ساران (دو روستا در دماوند و بهبهان)، «سالان قوچ» قوچان... دیده میشود. اکنون اگر جایگاه «سا» را در واژه آمیخته «سامان» بازیابیم، پیشوند «س» در سمرقند، خویش را مینمایاند! بر این بنیاد، نام سمرقند، از سه بخش «س» و «مر» و «کند» برآمده است.

اکنون برای آنکه بررسییم تا داوری امروزیان درباره نامها چگونه است، نویسنده در سمرقند و تاجیکستان، کسی را ندیده است که بجز این درباره «سَرزم» داوری کند:

سَرزم، سَر زمین است! چون زمین از اینجا آغاز شد و پس از آن، دیگر شهرها بنیاد گرفتند!! و سمرقند نیز، قند نامبردار است!

درباره «سده»، با آنکه یک شهر، و در آغاز یک ده بیشتر نبوده است همگان را رای بر اینست که اینجا، «سه ده» بوده!

درباره «مریوان»، زیباترین شهر استان کردستان، پندار بر آنست که اینجا «ایوان مار» بوده است و هیچکس از آنان که چنین داوری میکنند از خویش نمی‌پرسند که مگر مار، ایوان یا کاخ هم دارد؟ و شگفت‌تر از همه آنکه من، خود در جشن بزرگداشت «بیسارانی» سراینده و دانشمند اورامانی بودم و یکی از سخنرانان^۱ نیز در ریشه‌شناسی این واژه می‌فرمود که این «ایوان مار» بوده است!!! و هیچ مریوانی را نیز رگ نمی‌جنبید که چگونه این داوری براست تواند بودن؟

چون این سخنران نیز همین داوری را از همانان شنیده بود، وهمگان بدین داوری نه از روی خرد، درباره یکی از زیباترین و سرسبزترین شهرهای ایران، خوشنود و خرسند بودند!

اکنون برای آنکه به مغز سخن خویش نزدیک شویم، می‌باید بگوییم که «مر» در مریوان و مرکند و مرزان، ساده شده «مار» هست، اما نه آن مار که می‌خزد و نیش میزند!
 برترین موبد و دانشمند زمان ساسانیان، کسی بود به نام «تورپات مانسپندان»، چون این نام را بشکافیم، چنین بر می‌آید:

آتور = آذر فارسی، پات = پت پهلوی، بد فارسی: نگهبان

مان = خانه، اسپند = اسفند: مقدس

آتورپات مانسپندان: نگهبان آذر خانه مقدس

در دبیره پهلوی گاهگاه «ر» به گونه «ن» نوشته می‌شود و «ن» نیز باوای «ر» در می‌آید، همچون..... و.....: شتر = شهر بدین آیین، مانسپندان بگونه مارسپندان نیز درآمده است و در بسیار نوشته‌ها از وی بدینگونه نام می‌برند، درآمده است و در این دگرگونی مان = خانه، بگونه مار = خانه دگرگون شده و به همین روی مریوان «مار ایوان» است که خانه ایوان = خانه کاخ بوده باشد!

اما اگر «مر» بمعنی شمار و آمار بوده باشد، مریوان شهر زیبای ما، در کنار دریاچه «زریار»، (دریاچه‌ای که در میان دره از هزاران چشمه جوشنده پدید آمده است) کاخ و ایوان یا دفتر و جایگاه دفتر و دیوان ایران است نه «ایوان ماران»!!

درباره روستایی در گناباد بنام «رغاسان» که پیشوند «رغا» همان است که در مراغه = مه‌رغ، و در «رغ» یا «رگ» = نام باستانی «ری» دید میشود و پسوند «سان» آن نیز در رواسان و لواسان و کوسان دیده می‌شود، چون آمارگران دولتی آن را بگونه «رقاصان» نوشتند. نرم نرم «ق» آن نیز تشدید گرفت و بگونه «رقاصان» درآمد و چون داوری بر این بود که باشندگان نخستین آنجا همه بازیگر «رقاص» بوده‌اند، در این سالها هزاران نامه به فرمانداری و استانداری و وزارت کشور پیوسته شد، تا نام آنرا به «خرمدشت» برگردانند!

درباره روستایی بنام «کرران» با پیشوند «کر» از ریشه اوستایی (کر = کردن، ساختن) با پسوند «ران = جایگاه» که در نامهای بسیاری چون تهران، شمیران، چناران..... دیده می‌شود، داوری بر این است که باشندگان نخستین آن همگان «کر» بوده‌اند.

درباره روستایی در نیشابور بنام «کلاته کوران» با پیشوند «کو» که در باکو، ماکو، کوچصفهان، کومشه = قمشه، کومش، کوم = قم دیده می‌شود، با پسوند «ران»، داوری همگان آنست که باشندگان نخستین آن همگان «کور» بوده‌اند!

وشگفتا که کسی نیندیشید، چگونه شاید در یک روستا همگان بازیگر (رقاص) بوده باشند، بی آنکه کسی برای آنان نوازندگی کند! پس اگر در میان انبوه بازیگر چند نوازنده نیز بوده‌است، نمی‌توان اندیشید که همه آنان «بازیگر» بوده باشند!

و بدینسان یکی از زیباترین نام‌ها که در آغاز «جایگاه فروغ و روشنائی» بوده است؛ نرم نرم جایگاه بازیگران می‌شود آن نام زیبا را دگرگون می‌کند، و این نیست مگر سرگذشت آنان که از ریشه و بنیاد فرهنگ خویش بریده باشند و در جهان بی‌ریشگی، ریشه بدیگر جاها تنیده باشند! وای بر ما!

درباره «اردغش» (روستایی در نیشابور) که پیشوند آن در اردلان، اردکان، اردستان... هنوز روان است، و «رد» همان «رت» پهلوی و «شی» اوستایی است که نیروی نگهبان خانواده و شکوه و دارایی و نیز یاور جنگاوران در جنگ با بیگانگان است و همچنین نام روز بیست و پنجم از ماه‌های ایرانی است و بر این بنیاد؛ اردستان جایگاه ارد، اردبیل=اردویل: شهر ارد، اردکان: خانه ارد است و اردغش نیز می‌باید جایگاهی ویژه ارد بوده باشد، اما چون آمارگران دولتی نتوانسته‌اند آنرا در یابند، نام آنرا در دفتر و دیوان خویش «ردوغش» آورده‌اند، یا جایگاهی که در آن اردو، غش کرده باشد!؟

درباره کرمان داوری بر آن شد که جایگاه «کرم» بوده است، و بازماندگان اردشیر ساسانی برای پاسخگویی بتاریخ درباره یورش سختی که بدان مرز کردند، داستان «کرم سب و هفتواد» را نیز ساختند. باز آنکه نام این شهر آرام و زیبا و کهن بمعنی «میهن کوهستانی» است.^۱

درباره نام تبریز همگان را رای بر این افتاد که تب دختر خلیفه عرب در آنجا ریخته است.

درباره سمنان داوری شد که کسی از آنجا سه من نان خواسته، و درباره اهواز (نام باستانی) که در سنگنوشته‌های هخامنشی بنام آئوج از آنجا یاد شده است، داوری شد جایگاه «آهو» بوده، چون از حج و حجاز برمی‌آید و با همین یک نمونه، «آز» در زبان تازی به معنی جایگاه است، پس در زبان فارسی نیز اهواز؛ «آهواز» یا جایگاه آهو بوده و شیراز در آغاز «شیر+آز» یا جایگاه شیر بوده است^۲ و کسی از وی نپرسید که اگر بر بنیاد یک واژه داوری کنیم که آز در زبان تازی بمعنی جایگاه بوده است و آنرا بپذیریم؛ آنرا به زبان فارسی چه پیوند؟

اما چنین نیست و اهواز دگرگون شده نام آئوج است و شیراز از دو بهر «شی»، که در زبان اوستایی از ریشه نشستن است و «راز» که در روستاهای:

راز ۰۱-۵۵ و ۳۷-۵۵ بجنورد

رازان ۴۷-۴۸ و ۳۷-۳۳ خرم‌آباد

رازان ۰۰-۴۹ و ۱۵-۳۳ بروجرد

رازان ۰۷-۵۰ و ۳۸-۳۳ محلات

۱- گفتار نگارنده: پژوهشی در نام کرمان؛ نخستین مجموعه کرمانشناسی چاپ بنیاد کرمانشناسی، کرمان.

۲- علیقلی محمودی بختیاری- ماهنامه هنر و مردم، سال ۱۳۵۵

رازباشی ۳۰-۴۸ و ۴۳-۳۳ خرم آباد

رازبین ۲۵-۴۸ و ۲۷-۳۶ زنجان

و رازقان(رازکان) ساوه، رازقند (رازکند) سبزوار، رازگردان اراک، رازمجین زنجان، رازمره تهران، رازمیان قزوین، رازنک مشهد، رازی خوی، رازیان (کرمانشاه و مراغه)، رازین (همدان و ساوه)، رازدن و رازگون ارومیه! و سرانجام «رازبانه کاری»^۱ کازرون از روستای بکش، بخش فهلیان کازرون(ب) است و در همه این نامها «راز» به معنی خانه و جایگاه است که در واژه آمیخته «رازگر»=معمار، خانه سازنده، بازمانده است و بر روی هم، شیراز را «شیمنگاه یا جایگاه نشستن» می شناساند؛ که خود از داستان کوچ بزرگی که به نشستن در شیراز انجامیده است، داستان می گوید: و کودکان داند که سرتاسر دشت های ایران، چراگاه آهوان بوده است، چنانکه پیش از کشتار شیر ایرانی، همه بیشه های ایران شیر نیز داشته اند.

درباره دگرگونی چنین نامها، هزاران داستان از هزارجای ایران می توان آوردن، که یکی از آنها نیز نام کهن و پراج «دلجان» است، که بی اندیشگان؛ یا از ریشه بریدگان؛ آن را از دلجان فرانسوی(که کالسکه روسی باشد!)، می پندارند!!

پسوند این نام؛ «جان»، در «رجان»(شهر کهنی که چند سال پیش، نشانه ها و نمادهای یکی از برترین نمونه های شهرنشینی ایران از زیر خاک آن بدر آمد)، و در لاهیجان، سیرجان، برازجان، سینجان.... شنیده می شود، سبک تر شده «گان» و «کان» است، که از ریشه «کن» اوستایی برآمده است و همان خان و خانه و جایگاه بوده باشد.

چون در پسوند آن جایی برای گفتگو نمی ماند؛ اکنون می باید به پیشوند آن پرداختن!

روشن است که «مان»؛ پسوند جای؛ بگونه ساده تر «مون» نیز می آید، چنانکه در روستای «مون» شهرستان آمل، و مونج نوشهر و موتق=مونک میانه، مونک خرم آباد و دامون گیلان.

و این گونه «مون» در نام یکی از کهن ترین شهرهای یاد شده در سومر، بگونه «دیلمون» بر جای مانده است، و پیشوند «دیل» در آن نام کهن، در روستاهای:

دیل ۳۰-۳۴ و ۵۰-۳۰ بهبهان

دیلانچی ۰۷-۴۷ و ۰۶-۳۴ کرمانشاه

دیلمان جیخ ۱۸-۴۵ و ۰۰-۳۷ ارومیه

دیلز ۱۰-۴۵ و ۳۷-۳۶ مهاباد

دیلزی ۲۶-۴۴ و ۵۹-۳۷ خوی

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران رزم آرا(۷-۱۱۴)، فرهنگ نام آبادیهای ایران، مفخم پایا

دیلگان ۳۳-۵۱ و ۴۶-۳۰ بهبهان

دیلگه ۳۱-۴۵ و ۴۰-۳۶ مهاباد

و نیز... دیلم در بوشهر، دیلم در شوشتر، دیلمان در لاهیجان، دیلمان دره در خوی، دیلم بالا و دیلم پایین در دزفول، دیلمده در هروآباد، دیلمزار در اراک، دیلمشاه در سراب، و دیلی در شهرضا (قمشه) و سرانجام دیلمان گیلان (با آوای دیلم *daylom* در زبان گیلی و تبری) دیده می‌شود.

اکنون می‌باید برای شناختن هر دو بهر نام‌های ایرانی، به نام «قندهار» بازگردیم. درباره پیشوند این نام، پیش‌تر سخن گفته شد و پسوند آن «هار» را نیز می‌باید بگونه پیشوند در روستاهای:

هاردنگ ۱۱-۵۱ و ۱۸-۳۲ سپاهان

هارم ۴۵-۵۳ و ۵۶-۲۸ فسا

هارموثیه ۳۱-۵۶ و ۳۰-۲۹ سیرجان

هارولان ۴۷-۴۴ و ۳۲-۳۷ ارومیه

هارون سکر ۴۵-۵۳ و ۴۸-۲۸ فسا^۱

هارون کلا ۲۶-۵۲ و ۲۵-۳۶ آمل

نیز.... در هارون آباد سنندج، هارونو سیرجان، هارونی؛ دو روستا در شهرکرد و یزد، هارونی تبریز، هارۀ آمل و هاری آباد نهاوند جستجو کرد.

واژه «هار» در این نام‌ها دگرگون شده «هال» در نام «ردهال» است (روستایی در دلیجان). سنجش نام‌های اردکان و اردستان و اردبیل و اردهال، نشان می‌دهد که «هال» نیز همان جایگاه یا خانه و دهکده و شهر است. چنانکه این واژه در یکی از زبان‌های آریایی (انگلیسی)، بگونه «hall»، یا بخشی از جایگاه و خانه، کاربرد دارد!

پس نام زیبای قندهار، هم در پیشوند و هم در پسوند، جای و خانه.... است و اگر خواهیم که بدانیم چرا یک نام در پیشوند و پسوند یگانه است، می‌باید به واژه‌های برابر، در زبان فارسی بنگریم:

جایگاه، دهکده، دهستان، بیشه‌زار، دشتستان، کوهستان، کوهسار، جنگلزار، شهرستان!

این نام برای یک خانه نیز، در واژه (خانقاه=خانگاه) فارسی هنوز کاربرد دارد که پیشوند و پسوند آن یکی است و نام قندهار نیز همان جایگاه یا شهرستان است!

۱- نزدیکی دو روستای هارون سکر و هارمدر شهرستان فسا، نشان می‌دهد که ریشه هردو یکی است و دیگری را نمی‌توان به نام هارون خلیفه عباسی باز شناخت. چنانکه در نام هارون کلانی و هارون آباد سنندج و نام‌های دیگر.

بر این بنیاد: کندوان؛ سه روستا در میانه، اردبیل و نوشهر، کندلوس کجور و کندمان مه‌آباد، کندخانه در مرند، همه به همان معنی قندهار و جایگاه‌اند با پسوندهای گوناگون! پس از این می‌باید به نام سمرقند بازگردیم که هر سه بخش آن «س»، «مر»، «قند»، جایگاه و یا خانه است و برای چنین نام‌ها نیز در زبان امروز، نمونه داریم:

- ۱- درخونگاه: در، خون=خان، گاه، نام یک برزن در نزدیکی بازار تهران.
- «در» در زبان فارسی، بجای «خانه» کاربرد دارد. چونان «در و دشت = خانه و دشت»، «دریار = خانه باردادن» و «درندشت = خانه بزرگ»! و واژه‌ای که به جای «در» امروز کاربرد داشته است، همانا «دروازه» است.
- ۲- خوچیستان و اچار: خوزستان بازار؛ نام اهواز در زبان پهلوی که از سه بهر آمده است. بازار + خوز = ائوج + استان.

- ۳- دل ورجن: روستایی در استان بلخ افغانستان (دل + ور = وار = باره + جن = جان)^۱
- با این گفتار می‌توان بنام یک روستای دیگر که با «راز» آغاز می‌شود برگردیم، و آن، «رازیانه کاری» دهی از دهستان «بکش» بخش فهلان شهرستان کازرون است^۲ که همگان را گمان بر آنست که در آنجا رازیانه کاشته می‌شود، باز آنکه، رازیانه گیاهی است خودرو و دارویی، که هیچگاه بر دست مردمان کاشته نمی‌شود و فرهنگ جغرافیایی ایران، فرآورده‌های کشاورزی آن را روستا را چنین بر شمرده است: غلات، برنج، تریاک، نخود^۳.

پس این روستا نیز از سه بهر راز + یان (جایگاه) + کاری (از ریشه «گر» اوستایی؛ کردن، ساختن یا ساختمان برآمده است، که در نام‌های (دارابکرت = دارابگرد = دارابجرد) دیده می‌شود و در زبان روسی بگونه «گراد»: شهر: پسوند نام شهرها آمده است و همان است که در آلمانی بگونه «گارت» در اشتوتگارت، و در زبان سربی بگونه بلگراد بر جای مانده است.

- ۴- دلیواندان از شهرستان فومن (دلی + وان + دان)
- اکنون می‌توانیم به بخش پیشین باز گردیم. آنجا که چند روستا را با پیشوند «دیل» بر شمردیم، اگر پیشوند می‌تواند بگونه پسوند نیز درآید، این پسوند نیز در نام «آبی دلی»، نام یکی از دهستان‌های ششگانه بخش لنگه (اکنون شهر شده است) از شهرستان بوشهر^۴ (اکنون استان است) دیده میشود!

۲- اگر بخش جن را از دلورجن برداریم، نام دلور با روستای دلوار استان بوشهر؛ زادگاه رئیس علی دلواری و دلیران تنگستان یگانه است!

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، رزم آرا (۱۱۴-۷)

۲- همان روی

۳- همان، (۱۵۴-۷)

نیز در نام‌های:

زودل: ۰۹-۴۹ و ۱۴-۳۷ فومن،

سردلی: ۴۶-۴۹ و ۳۸-۳۱ اهواز،

گله دلی: ۰-۵۰ و ۰۸-۳۲ اهواز،

کنلدلی: ۵۶-۴۴ و ۴۱-۸ خوی،

و از همه بهتر پنج روستا با نام دلی:

دلی ۴۰-۵۰ ۲۰-۳۱ بهبهان،

دلی ۴۷-۵۵ و ۴-۳۷ گنبد کاووس،

دلی ۴۰-۵۰ و ۲۸-۳۱ شهرکرد،

دلی (الا) ۴۷-۴۹ و ۱۹-۳۱ اهواز،

دلی (پایین) ۴۷-۴۹ و ۱۹-۳۱ اهواز.

و بر بنیاد همه گفته‌های پیشین، شهر زیبای دلجان، پیشوند «دلی»، دلی=دل=جای، و پسوند «جان»=گان=کان=گاه، همان نام را دارد که قندهار و کندوان و..... دارند و این نام، بهمین گونه، بر چند روستای دیگر ایران:

دلجان ۱۸-۵۰ و ۴۷-۳۶ لاهیجان،

دلجان ۰۷-۴۹ و ۲۸-۳۷ لاهیجان،

دلجان ۰۷-۴۹ و ۲۸-۳۷ تالش،

دلجان ۰۴-۴۹ و ۱۵-۳۷ لاهیجان،

و بگونه:

دلگان ۳۹-۵۱ و ۴۸-۳۲ سپاهان،

دلگان ۱۹-۵۹ و ۳۳-۲۷ ایرانشهر،

دلگان ۱۶-۶۱ و ۲۸-۲۵ چابهار،

دلگون ۲۹-۵۰ و ۰۵-۳۱ بهبهان،

و دلیخان ۵۳-۵۸ و ۴۳-۲۸.....

نهاده شده است و با اندک دگرگونی در آواها، این نام زیبا را در: دریجان ۲۳-۵۸ و ۴۰-۲۸ شهرستان بم، دریژان (بالا و پایین) ۲۴-۴۹ و ۲۵-۳۳ شهرستان بروجرد، دریکنند ۴۶-۵۲ و ۳۲-۳۶ شهرستان بابل باز می‌یابیم.

و اکنون، اگر نیک بنگریم، پسوند این نام، «جان» (در زبان مردم کاشان: جون؛ دیلجون)، درست همانست که در «دیلمون» سومری وجود داشته، و این دو نام، از دیدگاه پیشوند و پسوند، هردو یکی هستند، و نام «دیلمون» هنگامی در جهان باستان و در کنار گاهواره ایران فرهنگی، بر یک شهر نامبردار نهاده شده بود، که تا چهار هزار سال پس از آن، کشورهای فرانسه و روسیه پدیدار نشده بود، تا گاری و گردونه ایرانی را، که بر پایه همه پژوهش‌های انجام شده، از ایران بدیگر کشورها رفته است؛ نام «دلجان» بدهند، و چند سده پس از آن، نام دلجان فرانسوی بایران بیاید و از بندرهای دریای پارس، یا دریای خزر، راههای زمینی قفقاز و کردستان، از تهران و دیگر شهرها گذشته، راست به دلجان کهن ما فرود آید، و نام خویش را بدان دهد!

باری اگر بر پایه این گمان نادرست، دلجان را برگرفته از کالسکه فرانسوی بدانیم، می‌باید که راهی درخور گذر دو کالسکه از کنار یکدیگر باشد که دلجان از آن بگذرد و به شهر دلجان برسد!

باز آنکه در گیلان، سه روستا به نام دلجان داریم که در فرهنگ جغرافیایی ایران؛ رزم آرا، نامشان آمده است. چنین: «دلجان بخش شاندرمن از بخش ماسال راه مالرو، دلجان بخش بازکیاگوراب راه مالرو، و از این جاده‌های مالرو، دلجان را توان گذشتن نیست.»

بویژه «دلجان» (delijan) ده جزء دهستان اشکور بالا بخش رودسر شهرستان لاهیجان: ۴۸ کیلومتری جنوب رودسر، ۱۲ کیلومتری جنوب خاوری سی‌پل، کوهستانی، سردسیر، سکنه ۲۲۰، شیعه، گیلکی، فارسی، چشمه، غلات، بُشن، لبنیات، شغل: زراعت و گله‌داری، راه مالرو صعب‌العبور^۱ و آن کسان که می‌دانند راه اشکور را همه بولدوزرهای وزارت راه، تا کنون نتوانسته‌اند که بشکافند، چگونه می‌توان باور داشتن که یک دلجان فرانسوی، باین «دلجان» رفته باشد، آنهم از راه «مالرو صعب‌العبور» آن، پس از گذشتن از راه سخت‌گذر مالرو اشکور بالا؟!!

ایرانی!... همین خودباختگی است که سوداگران اروپایی آنرا خوب شناخته‌اند، و آسان از آن در راه جانخواهی و جهانخواهی^۲ خویش، در این کشور کهن گسترده سود می‌برند، و تا گردِ ننگِ خودباختگی؛ و دنباله‌روی و فرمانپذیری از آنان را از اندیشه و گفتار و کردار خوی فرو ن்தکانیم، زمانه چنین خواهد بود، و چنین خواهد گشت!

بر پایه سنجش دیلمون و دلجان یا دلیگون است که می‌توان داوری کرد که دلجان نیز؛ همچون دیلمون؛ دست کم از پنج هزار سال پیشینه برخوردار است و نویسندهٔ پاکنهاده این دفتر، که همه سالهای جوانی خویش را با مهر فراوان، بر سر پژوهش فرهنگ و زبان پر بار این شهر زیبا، که اکنون کاملترین و پربهاترین زبانهای

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، رزم آرا.

۲- ارنده، این دو واژه را در برابر استعمار و استثمار نهاده است.

ایرانی (راجی) است گذرانده، و دفتر پراج پیشین ایشان «واژه‌نامه راجی»، دروازه‌ای زیبا از بهترین گونه‌های واژه‌های ایرانی بسوی ایرانیان گشوده است، همواره در اندیشه و نگرانی این نام باستانی و پیشینه آن بوده است و امیدوارم که با این گفتار، روان ایشان و دیگر دلجانان گرامی آرامش پذیرد که: نام این شهرستان از کهن‌ترین نام‌های ریشه‌دار ایرانی است، و بدین نام ریشه‌دار، بایستی بالیدن و خوشنود بودن!

چنین است که بسا از روستاها که نامشان در این پژوهش آمده است، بهمان شیوه بازاری بازسازی شده‌اند که پژوهنده سخت کوش ما، همه را بهمان گونه شنیده شده، در دفتر خویش آورده‌اند، از من نیز خواسته‌اند که درباره آنها نیز داوری کوتاهی بکنم!

از دیدگاه من، گفتار پیشین برای روشن کردن چگونگی ریشه‌یابی مردمی نام‌های ایرانی بسنده باشد، اما نگرش به چند نام نیز؛ بایسته می‌نماید!

باز آنکه، پسوند این نام «هر» سبک شده «هار = هال = خانه» است، و پیشوند آن نیز «کال» و «کل»، در نام کلاته یا کلات فرانسه و «کلا»ی تبرستان و گیلان؛ ده یا روستا است.

روستای «قالهر» که بگمان مردمان، در آغاز، نگهبانان نیرومندی داشته است و نام آن «قلعه نر» بوده و نرم نرم بگونه قالهر درآمده است!

روستای «سینقان» که بگمان باشندگان، چون روی «سینه کوه» جای گرفته «سینکان» نام داشته و پس از آن سینقان شده است، که همان سینه کوه بوده باشد!

نام این روستا از دو بهر «سین» و «قان = کان = گان = جان» برآمده است، و سین یا بهر نخست آن، یا کوتاه شده «سین» اوستایی؛ بمعنی آهن، یا فلز است، و همین واژه، در پهلوی بگونه آسن درآمده است و در کردی و سمنانی آسن و در نیشابور و دلجان؛ دگرگون شدن «س» به «ه» (همچون آماس و آماه، خروس و خروه)، آهن خوانده می‌شود. و سینقان بر رویهم، کان آهن یا کان فلز است؛ یا آنکه «سین» را دگرگون شده «سان» در شمار آوریم، و پیش از این درباره آن سخن آمد که بر رویهم «جایگاه» را می‌سازند، نه سینه کوه.

معنی روستای «مُروش»؛ که نامی کهن به دارازنای تاریخ ایرانزمین دارد؛ بگمان مردمان چنین است که چون بیشتر زمین آن وقف حضرت علی (ع) است، مردمان آن مزدبگیر بوده‌اند و کم کم بگونه «مُروش» بر زبان رانده شده است. باز آنکه نام این روستا نشان می‌دهد که بسیار پیش از ظهور اسلام پدید آمده باشد!

اما امروز کم نیست روستاها، که وقف امام رضا (ع) یا امام حسین (ع) یا هریک از امامزادگان بوده باشد! شیوه کار در این روستاها بر روال مزدبگیری روستاییان نیست؛ که همه، با پیمانی روشن، به روستاییان و کشاورزان واگذار می‌شود و از آنان بخشی از درآمد را می‌گیرند!

روستای «بهاریه»، چون در بهار هوای خوبی دارد، بهاریه نام گرفته است. و در کجای جهان، روستا یا شهری پیدا می‌شود که در بهار هوای خوب نداشته باشد؟!

نام روستاهای دلجان را همچون همه روستاها و شهرهای ایران می توان شکافتن و شناختن! اما این پیشگفتار را بیش از این، گنجایش بررسی نامها نیست.

با آرزوی بازشناسی و خودشناسی همه ایرانیان، بویژه دلجانیان مهربان، و نیز با آرزوی آنکه پژوهش های بیشتر در زمینه فرهنگ و زندگی مردمان آن، از نویسنده این دفتر، یا دیگر جوانان پژوهنده دلجان، به اندوخته فرهنگی کشور افزوده شود.

فریدون جنیدی

بنیاد نیشابور

بهار ۸۲